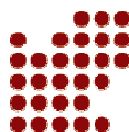


عنوان جزوه:

ضرورت و نحوه مطالعه



نام استاد: اصغر ماهرزاده

شماره جزوه: ۲۵



مقدمه:

این جزوه واقعا مقدمه نمیفواهد چون «اصل طرح جامع» است یعنی «مطالعه پراگماتیک»

واحد آموزش و تحقیقات اتهازیه جامعه اسلامی دانشبویان

آبانماه ۱۳۸۸



## ضرورت و نحوه مطالعه

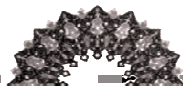


### مطالعه؛ طریق هم آغوش شدن با اسرار

آیا مطالعه، یکی از راههای کسب معرفت و رسیدن به قرب است یا صرفاً وسیله رفع شبهه است؟

التفات داشته باشید که عموماً علت سرخوردن از مطالعه، یکی مطالعه روی موضوعاتی است که ارزش مطالعه ندارند و محتوای لازم را به انسان نمی‌دهند، و دیگری بد مطالعه کردن است. همچنان که هیچ کس از نگاه کردن بدش نمی‌آید اما اگر انسان به منظره‌ای نگاه کرد که تنفر در او ایجاد کرد، چشمانش را روی هم می‌گذارد بعد هم شاید دیگر اصلاً جرئت نکند چشمش را باز کند. سرخوردن از مطالعه هم همین طور است.

انسان اساساً و روحاً مطالعه را می‌شناسد، یک شرحی إن شاء الله می‌دهیم. در ابتدا می‌خواهیم خواستگاه اینکه چگونه می‌شود انسان از این نیاز بسیار بدیهی خودش بعضی مواقع فاصله می‌گیرد، معلوم شود. بعد ببینیم ما چه انتظاری از مطالعه داریم و آیا



آن انتظار برآورده می‌شود یا نه. تأکید ما همین است که اگر از مطالعه آنچه را که می‌خواهیم به دست نیاوریم، طبیعی است که از آن فاصله می‌گیریم؛ نمی‌آییم بپرسیم: «چطور شد که ما از مطالعه کردن خسته شدیم؟»، ولی آرام آرام مطالعه را رها می‌کنیم. اما اگر برسیم به اینکه نه؛ ما یک نیازهایی داریم که فقط از طریق مطالعه اقتناع و اشباع می‌شود، حالا برمی‌گردیم و گمشده‌مان را پیدا می‌کنیم.

جواب سؤال را این طور یادداشت کرده‌ایم. «علما در خلوت خود اسراری را برای ما مکتوب کرده‌اند تا از طریق مطالعه آن اسرار، با نتایجی که علما در خلوت خود به دست آورده‌اند هم آغوش شویم». یکی از چیزهایی که نمی‌گذارد ما مطالعه کنیم، این است که دنبال مکتوبات خلوت علما نیستیم. مگر کسی می‌تواند برای کسی چیزی بنویسد؟! باید خودش عالم داشته باشد و در این عالم یک میوه‌های خاصی از آن عالم برایش آمده باشد، و حال آن میوه‌ها را به زبان نوشتار به شما می‌دهد

شما هم از طریق این نوشتار به آن میوه‌ها وصل می‌شوید. البته مواظب باشید که: ای بسا ابلیس آدم‌روی هست پس به هر دستی نباید داد دست و اینجاست که اگر ما هر کتابی را خواندیم، بعد از یک مدتی دیگر نمی‌توانیم کتاب بخوانیم. چون بنای ما از مطالعه ارتباط با اسرار خلوت علماء نبوده است و لذا کتاب از چشم ما می‌افتد.

#### مطالعه نداشتن؛ مشکل جهان امروز

یک فرصت خوبی بگذارید ببینید مشکل جهان امروز چیست. مشکل جهان امروز این است که چون نمی‌تواند مطالعه کند، مجبور است که با رُمانها خلوت خودش را - که با این خلوت به بهترین اوج می‌توانست برسد - خراب کند.

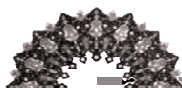
منظور، پدیده رمان خوانی در دنیای امروز است. ولی مطالعه زندگی بزرگان منظور ما نیست. چرا که رُمان گاهی نمونه ایده آل یک حیات است، آن رُمان چیز خوبی است. مثلاً کتاب «حی بن یقظان» ابن سینا یا کتاب «عقل سرخ» سهروردی، خیلی



روح‌مان را مثل غربی‌ها در غروب ببریم و نمی‌توانیم به این چرندیات روزمرهٔ پوچ پوک قانع بشویم، رندی می‌کنیم و نمی‌پذیریم. پدیدهٔ رندشدن، پدیدهٔ رفلکسِ مقابل با انحراف است. رندها (یعنی همان قلندرها) متوجه می‌شدند آنچه مردم به آن تن داده‌اند بیخود است این کار را تماماً منکر می‌شدند.

پس مسألهٔ مطالعه، یک طرفش غذای جان انسان است که می‌خواهیم روی این تأکید کنیم به همین معنایی که بابش را باز کردیم. یک طرف دیگرش این است که بی‌مطالعه‌گی را داریم با ادای مطالعه پُر می‌کنیم، یعنی خیلی چیز می‌خوانیم اما بهره‌ای از آن نمی‌بریم. مثل کتاب «امیر ارسلان نامدار» که نویسنده، با خیالات خودش خوش است و به بالاتر نظر ندارد و بدتر از این رُمان‌هایی داریم که ۳۰ جلد کتاب است و شخصیت‌هایش انسان‌هایی همطراز ما هستند که مقصدشان هوس‌های زشت ماست. رمان‌های عجیبی امروز در دنیا هست؛ امروزه بشرِ رذل و فاسد شده،

جالب است. سهروردی قصهٔ یک انسان را ترسیم می‌کند که از چاه قیروان درآمد و از وادی مورچگان گذشت به یمن رسید و جگر آسمان را بُرید، هر انسانی در نگاه اول می‌گوید: اینها چیست که این آقا می‌گوید؟! در حالی که از نظر سهروردی این قصهٔ هر انسانی است که باید این‌طور باشد، او قصهٔ ما را می‌گوید؛ چاه سیاه قیروان، یعنی دنیا. عبور دادن نفس از وادی مورچگان یعنی عبور از وادی حرص و کثرت. بعد به وادی یمن وارد شدن یعنی وارد عالم میمنت و مبارکی شدن، بعد باید به آسمان برود و جگر آسمان را برای خودش بردارد، یعنی وادی تنفس عالم غیبی. یک وقت قصه خودمان را در صورت‌های واقعی و توجه به ابعاد آرمانی می‌خوانیم که توسط بزرگان نوشته شده، و یک وقت قصه‌های سرد و بی‌روح برای از بین بردن اوقات فراغت را می‌خوانیم. دنیای امروز به بدترین فلاکت‌ها - که یکی می‌خواهد ادای خواندن را درآورد - افتاده است. ما شرقی‌ها چون نمی‌توانیم



حسان بن ثابت را مطالعه کردن، یعنی هم‌افق شدن با جبرائیل. شما یقین بدانید فکر متفکران خلوت‌دار، عین همین مورد است.

عالمان واقعی اصلاً نمی‌توانند چیزی را که بقیه نوشته‌اند بنویسند، با این کار به شور نمی‌آیند. اینها دوست دارند و می‌خواهند نمایش خدا باشند. چگونه خدا عشق محض است؟! «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»، این یعنی عشق. کیست که اصلاً نمی‌تواند بخوابد یا چرت بزند؟ کسی که سراسر حضور است و شغف. بنابراین خدا عین عشق است، پس عین فوران است؛ برای همین هم می‌گوئید: «يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَيَّ الْكَبْرِيَّةِ»، یعنی ای خدایی که دائماً در فیض رسانی هستی. کسی هم که یک چیزی از عالم غیب به دست می‌آورد، در فوران است، چون عالم غیب عین فوران است. همین‌ها باعث می‌شود که نتواند دست به قلم نبرد، یک حالی است! عالمان بزرگ وقتی دست به قلم می‌برند، در واقع قصه وارد شدن خودشان در بهشت را تکرار می‌کردند. این نوشته‌ها، نوشته‌هایی است که به آدم زندگی می‌دهد. دوباره

انعکاس شخصیت خود را در رمان‌ها پیدا می‌کند. این رمان‌ها، رمان‌هایی است که در واقع خلوت بشر را ضایع می‌کند. ما می‌خواهیم زیر بار اینها نرویم، وگرنه در طول زندگی «هر دم به کاری» می‌شویم.

### مطالعه؛ طریق هم‌افق شدن با جبرائیل

حرف این است که شما از طریق نوشتار تفکر می‌کنید، از طریق تفکر سیر می‌کنید، و از طریق سیر، به عقل فعال می‌رسید. عقل فعال یک اصطلاح فلسفی است. عقل فعال، در اصطلاح دین همان جبرائیل است. یعنی واقعاً با جبرائیل ارتباط پیدا می‌کنید، اما نه در نمایش جبرائیلی که در وجود مقدس حضرت رسول (صلوات الله علیه وآله) ظهور کرد، بلکه در اندازه و وسعت وجودی خودتان. مثل وقتی که جبرائیل به حسان بن ثابت کمک کرد. او به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) گفت: یا رسول الله! اجازه می‌دهید راجع به غدیر شعر بگویم؟ حضرت فرمودند: بگو، جبرائیل کمکت می‌کند. حال شما حساب کنید شعر

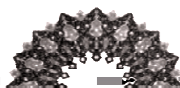


جمله را دقت کنید: «در عالم خلوت، عالمان بزرگ با تفکر خودشان هدیه‌ای را که از طریق جبرائیل آورده‌اند به کتابت در می‌آورند و ما از طریق این مکتوبات با عالم عقل و عالم جبرائیل ارتباط پیدا می‌کنیم».

حالا شما امتحان کنید، ببینید هر نوشته‌ای حال و هوای اتصال به عالم غیب را در بر دارد، یا باید تلاش کنید نوشته‌های خاصی را مطالعه کنید. مثلاً شما نوشته‌های شهید آوینی (ره) را ببینید، نوشته‌های آدمی است که در عالم غیب به سر می‌برد یا در اطلاعات درست است که گاهی از این طرف و آن طرف اطلاعات هم به دست می‌آورد، ولی این اطلاعات را در عالم خودش می‌برد. این عین همان کاری است که فارابی و ابن سینا می‌کنند، بخصوص فارابی عزیز. ((توصیه می‌کنم این کتاب «فصوص الحکم» فارابی را بخوانید، به فارسی هم ترجمه شده است)).  
 إن شاء الله اگر برسیم پاسخ بدهیم، در سوال‌ها هست؛ که از کجا باید شروع

کنیم؟ اما بدون مطالعه نمی‌شود، یعنی هیچ روزی شما نمی‌توانید بدون مکتوبات به عالم عقل برسید. بله؛ یک وقت مکتوب شما ذکر الهی می‌شود، یعنی قرآن، اما این خیلی کار دارد. یعنی آیا کسی که زبان عربی را خیلی خوب می‌داند، به نظر شما قرآن هم می‌داند؟! هیچ فرقی نمی‌کند؛ مثل من و شماست که فارسی می‌دانیم ولی مثنوی را نمی‌شناسیم. ببینید مثنوی یعنی وارد عالم مولانا شدن، الآن چند درصد از فارسی‌زبان‌ها می‌توانند وارد عالم مثنوی بشوند؟! حتی استاد‌های ادبیات هم نمی‌توانند؛ استاد‌های ادبیات، فقط می‌فهمند که معنی این لغت چیست. باید آدم آماده بشود گمشده‌اش را در عالم مولوی بخواند، و آن وقت تلاش می‌کند وارد عالم مولانا بشود، در آن حال دیگر با خواندن مثنوی قصه ارتباط مولوی را با عالم غیب مطالعه می‌کند.

البته ما شیعه‌ها نمی‌توانیم خیلی قربان مولوی برویم، برای اینکه چیز بیشتری داریم. نه برای اینکه مولوی سنی است،



مگر عرفان، سنی و شیعه هم می‌شود؟! این‌ها اصلاً معنی نمی‌دهد. آنهایی که این سؤال‌ها را دارند، اصلاً عرفان نمی‌فهمند. عرفان، گرفتن است از عالم غیب. بله؛ کم و زیاد دارد، مسلماً کسی که به اهل‌البیت پشت بکند، اصلاً به غیب راهش نمی‌دهند. و وقتی که وارد عالم مولوی می‌شوی، می‌گویی: مگر می‌شود سنی باشد؟! مولوی می‌گوید:

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای  
شمه‌ای بنما از آنچه دیده‌ای  
اصلاً این حرف‌ها به چه معناست که  
مولوی سنی است یا شیعه؟! اگر کسی به  
اهل‌البیت نزدیک شده باشد نمی‌تواند  
تمام دلش را به مثنوی بدهد، اما خیلی از  
قصه‌های خودش را در مثنوی منعکس  
می‌بیند، یک‌وقت این حرف‌ها باعث نشود  
شخصیت مولوی پایین بیاید. اما همین جا  
می‌خواهیم تذکر بدهیم: این‌هایی که از  
اهل‌البیت فاصله گرفتند و می‌خواهند که  
به یک جایی برسند، به بیشترین جایی که  
می‌توانند برسند مثنوی است، ما به اینها  
توصیه می‌کنیم که همه دلتان را به مثنوی  
ندهید، چون آن‌وقت یک جایی بالاتر را

خالی نگه داشته‌اید. این مطلب سر جای خودش باشد هرچند خیلی هم شما به آن مبتلا نیستید.

بحث بر سر مطالعه بود. قرآن را چگونه می‌شود فهمید؟ باید رفت و با آن هم‌زبان شد. یعنی باید راه ارتباط با جبرائیل را از طریق قرآن پیدا کرد. برای همین هم شما می‌بینید خیلی‌ها وارد قرآن می‌شوند ولی همین‌طور دست خالی بیرون می‌آیند، به تعبیر روایت چیزی به دست نمی‌آورند. در روایت داریم آخرالزمان قرآن از گلوی انسان‌ها پایین نمی‌رود، چرا؟ چون این‌ها اصلاً دنبال جبرائیل نیستند. چرا که راه اتصال خدا، وزیدن جبرائیل است بر جان انسان از طریق قرآن. فیلسوفان خیلی روی این زحمت کشیده‌اند، بخصوص فارابی عزیز کار کرده است؛ از همین کتاب «فصوص‌الحکم» فارابی هم، چیزهای خوبی روی هم رفته به دست می‌آید.

### مطالعه؛ عامل ورود در دنیای فکر

#### انسان‌های بزرگ

کتاب‌ها، غوغای حیات بشریت‌اند.





مدرنیته تنها ظلمی که کرد این بود که راه ورود به عالم بزرگ بشریت را، بر بشریت بست. یعنی قصه «کهنه شدن» را با «نو شدن» مطرح کرد. می‌دانید مدرنیته چه کار می‌کند؛ مدرنیته می‌گوید: ما «نو» هستیم. وقتی که «نو شدن» مطرح شد، «کهنه شدن» مطرح می‌شود. لذا هر چیزی که مثل فرهنگ مدرن حسی و جدید نیست، کهنه است. بنابراین تفکری که به آسمان وصل است کهنه می‌شود. بنابراین ناخودآگاه آدم می‌بیند اگر برود اندیشه «سهروردی» بخواند کهنه است باید برود «صادق هدایت» بخواند که نو باشد یا «کافکا» بخواند. فرهنگ مدرنیته تمام روح این دنیا را که آثار اندیشمندان بزرگ باشد، از مردم گرفته است.

باغ سبز عشق کوی منتهاست جز غم و شادی در او بس میوه‌هاست

حالتی دیگر بود کان نادر است

بی بهار و بی خزان، سبز و تر

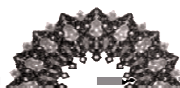
است

یعنی باغ سبز عشق که پاییز و بهار ندارد

و فوق پاییز و بهار است و موجب ظهور آثار عالمان بزرگ برای ما می‌شود. اما مدرنیته دنیا را پاییز و بهارش کرد؛ که آقا اینها بهار است و آنها پاییز است، ما هم می‌گوییم: عجب! پس مثنوی یا گفتار سهروردی یا حتی روایت و نهج البلاغه و یا حتی قرآن پاییز است!؟

پس اول این روحی را که بر شما حاکم شده و باعث شده است که نتوانید با قرآن خلوت کنید بشناسید، بعد می‌بینید: وای! مگر می‌شود من با امام صادق (علیه السلام) نتوانم خلوت بکنم؟! اگر می‌خواهید با امام صادق (علیه السلام) خلوت کنید، باید اول برسید به اینکه بدون امام صادق (علیه السلام) و بدون خلوت داشتن با امام صادق (علیه السلام)، هیچ‌اید، هیچ. چون وقتی نمی‌دانید «بدون آن قله بودن» یعنی چه، تلاش نمی‌کنید به آن قله برسید.

به عنوان مثال: اگر شما می‌خواهید از یزد به اصفهان بروید، وقتی به ناین می‌رسید کار خوبی کرده‌اید که به ناین آمده‌اید،

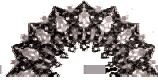


اما این که هنوز اصفهان نیست. حالا یک نفر بگوید الحمدالله که رسیدیم، برای اینکه نصف راه را آمده ایم! نه؛ وقتی بنا ندارید به مقصد برسید، نصف راه، اصلاً راه نیست. دقت کنید؛ نصف راه، وقتی نصف راه است، که بقیه اش هم طی بشود. برای همین هم در روایت داریم که روز قیامت اگر کسی افقش گم شود، در قیامت همین طور می دود نمی داند کجا برود، مثل ملخ های پراکنده است نمی داند کجا برود سرگردان است، چرا به اینجا رسیده است؟ چون افق زندگی را پیدا نکرده است. یک وقت است یکی دارد می رود اصفهان و می داند که تا حالا به نایین آمده است، این افقش را گم نکرده است. ولی یک وقت همین طور می رود و دل خوش است که می رود.

خلوت با امام صادق (علیه السلام) را اگر طالب بودید، چه اشکالی دارد که یک مدتی آرام آرام برنامه بریزید؟! آنوقت ما به شما قول می دهیم؛ به یک جاهایی می رسید که اصلاً نمی توانستید فکرش را بکنید. می توانید بروید کتاب تحف العقول را باز کنید برنامه مطالعه روی اندیشه امام

صادق (علیه السلام) را با تعمق در آن داشته باشید. (تحف العقول کتاب بسیار خوبی است توصیه می کنیم با آن زندگی کنید). به این جهت وقتی شما می خواهید به دنیای امام صادق (علیه السلام) وارد بشوید، با تحف العقول راحت تر وارد می شوید. یا مثلاً می توانید «اصول کافی» عزیز را بخوانید تا مثلاً وارد دنیای «برّ به اخوان» بشوید، یا مثلاً وارد دنیای فرار از عُجب بشوید. جناب «گلینی» آمده می گوید: می خواهی به شاگردی اهل البیت بروی و از کبر نجات پیدا بکنی؟ بیا باب «تواضع» را بخوان، باب «فرار از کبر» را بخوان. این کتاب، گل فرمایشات همه ائمه است، این کار خوبی است خدا مرحوم کلینی را رحمت کند.

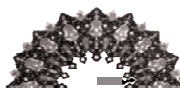
می بینید اینها زندگی می کرده اند، اگر بخوایم باب این بحث را باز کنیم خیلی خسته تان می کنیم. یعنی شما حداقل روی انگیزه آنهايي که مطالعه حقیقی می کنند، وقت بگذارید. یعنی اینها توی این اتاقها چکار می کنند؟! یعنی اینها چه خبرشان است؟! من بعضاً که خدمت آیت الله حسن زاده می رفتم، می دیدم که حدود



چند تا میز کوچک توی اتاقشان هست. یعنی روی هر میزی یک تحقیقی می‌کردند، کتابهای هر تحقیقی روی یک میز جدایی بود. این حال عجیبی را که ایشان دارند و با هر کتابی زندگی می‌کنند اگر به دست آوردید، بعد می‌بینید که بزرگترین ستم به خودتان همین است که نفهمید با مطالعه نکردن چه چیزی را دارید از دست می‌دهید.

گاهی ممکن است کسی به آدم بگوید: «یعنی چه؟! با مطالعه کجا را گرفته‌ای؟!»، با این حرف‌ها خیلی به ما ظلم شده است. بگو: «خودت کجا را گرفته‌ای؟! آدمی که در دنیای فکر انسان‌های بزرگ دارد زندگی می‌کند، می‌گوید: من در تمام بهشت‌ها دارم زندگی می‌کنم، تو می‌گویی: «کجا را گرفته‌ای؟!»، تو، چون بیرون ایستاده‌ای می‌گویی: «کجا را گرفته‌ای?!». تو کجا را گرفته‌ای?!». یعنی امروز دنیای مدرنیته عالم انسانی را که به آسمان وصل است به زعم خودش به موزه برده است و حالا

خودش در سرگردانی است. بر همین اساس است که با مطالعه کتاب علمای بزرگ بعد از یک مدتی به مقام وحدت اندیشه که علما به آن نزدیک شده‌اند می‌رسید. علما به یک مقام وحدت رسیده‌اند، برای همین می‌بینید اصلاً نمی‌شود که فلان عالم در حرف‌هایش تضاد پیدا بشود. اینکه می‌بینید در حرف‌های کسی تضاد پیدا می‌شود، به خاطر این است که وحدت ندارد فقط انبار اطلاعات دارد، ما هیچ وقت نمی‌گوییم بروید مکتوبات او را بخوانید. نه؛ بزرگانی که ما می‌شناسیم اصلاً تا به مقام وحدت نرسند، دهن باز نمی‌کنند و قلم روی کاغذ نمی‌گذارند. حداقلش شهید مطهری (ره) است. شما ببینید: شهید مطهری (ره) به یک جایی می‌رسد که دیگر می‌تواند دهن باز کند، منظور ما این دهن بازکردنی است که خودش به عنوان صاحب نظر، نظر بدهد. یک وقت مثلاً یک کسی می‌آید خبری می‌دهد یا یک روایتی می‌خواند، ولی

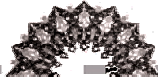


یک وقت یک شخصی حقایق را کشف می کند. شهید مطهری (ره) مجموعه اطلاعات نیست، شهید مطهری (ره) یک دانشمند است. به همین دلیل هم اگر شما یک مدتی با شهید مطهری (ره) ارتباط پیدا کردید می شوید مطهری؛ چون با شهید مطهری (ره) هم افق می شوید، هم نفس می شوید. الا اینکه به جهت این که او ممر لطف خدا به شما بوده است، خداوند یک کمالات بیشتری به او می دهد، و لذا همیشه شما شاگردی او را حس می کنید. بر همین اساس، مسأله مطالعه یک چیزی است که اصلاً نمی شود آدم بدون مطالعه زندگی بکند. فقط باید بگردیم آن کسی را که می توانیم جانمان را با او هم افق کنیم و مطلوب و افق برتر ماست پیدا کنیم، و چنین کسانی هم عموماً انسان های بزرگ دنیا هستند.

### علمای دین؛ اشاره کننده به اهل البیت

خدا لطفی به ما کرده بود گاهی روی آثار دانشمندهای بزرگ دنیا کار می کردیم. گاهی دوسه سال باید وقت مان

را صرف می کردیم تا بتوانیم عمق اندیشه آن دانشمند را در آوریم، بعد یک مرتبه می دیدیم که چیزهایی به ما داد، اما هنوز در وجود ما زمینه های خالی بزرگی مانده است. برای همین هم بعد که برمی گردی، می بینی آخرش باید مسأله ات را فقط با کسانی حل کنی که در رابطه با آنها آمده است: هیچ نقص شخصیتی در آنها نیست؛ یعنی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ». یک آدم عادی فکر می کند ما همین طوری به این ها رسیده ایم، نه. یک مدتی شاید دو سال عمرمان را روی «اپانیشادها» گذاشتیم، «اپانیشادها» خیلی عالی است. می شود آدم با آن زندگی کند، خیلی عالی است! ولی حالا که مثلاً سراغ نهج البلاغه می آییم، می گوئیم ای کاش یک کسی بود که این افق نهج البلاغه را به ما نشان می داد تا به جای اپانیشادها روی نهج البلاغه کار می کردیم. البته هنوز هم ما اپانیشادها را یکی از بهترین کتاب های دنیا می دانیم. این کتابها از شانزده قرن قبل از میلاد در چین و هند بوده است، با این همه حرف توحیدی! اما پیام آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ



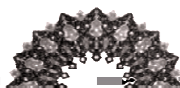
لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» این است: گروهی را از هرگونه نقصی پاک کردیم تا مظهر پُرشدنِ تمام خلأهای بشر باشند و بشر باید دست از دامان آنها برندارد.

حالا می آیی خدمت امام خمینی، علامه طباطبائی، ملاصدرا (رحمت الله علیهم)، می بینی که می خواهی فدای اینها بشوی که با آثار و نوشته های شان می گویند: «اهل البیت را ببین». ولی مثلاً می روی خدمت فلان دانشمند، می گوید: «من را ببین». خواهش می کنیم بروید روی اینها دقت کنید؛ شاید ما الآن خاک پای علامه طباطبائی و ملاصدرا (رحمت الله علیهم) را سرمه چشم مان کنیم برای اینکه می گویند: «ما را ببین». و به همین جهت خیلی بزرگ اند، اما می گویند: «آنها را ببین». یعنی افقی که به آدم نشان می دهند، افق «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» است، افق انسان های معصوم که نمایش خدایند. شما به این آیه دقت کنید؛ خدا می گوید: ما به این نتیجه رسیده ایم؛

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ» اراده کرده ایم که «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ» از شما خانواده برطرف کنیم «الرِّجْسَ» هرگونه نقصی را.

این قدر مسأله روشن است که پیدا نیست.. گاهی برای دوستان مثال می زنیم: اگر آب خیلی زلال باشد، نمی بینید، هر چه به ما بگویند «این آب است»، می گوئیم: «کو آب؟!». ولی وقتی یکی می آید به آن دست می زند کف می کند، می گوئیم: راست گفتی، آب است. علامه طباطبائی ها کارشان همین است؛ یک آب زلالی به نام فرهنگ اهل البیت و قرآن است که آدم نمی بیند، تفسیر یعنی موضوع دار کردن انسان، که تازه آدم برود حقیقت را به دست بیاورد، به همین تشبیه التفات داشته باشید.

ما خلوت علامه طباطبائی (رحمت الله علیه) را خلوت یافتن اهل البیت می دانیم تا ما را به کسانی که آبر انسان اند برسانند. اگر آثار این بزرگان را مطالعه نکنیم چگونه می خواهیم برسیم؟! برای رسیدن به



فرهنگ اهل البیت و قرآن تعقل می‌خواهد، فارابی می‌خواهد. فارابی در زمانی زندگی می‌کند که می‌بیند جوّ ارتباط با اهل البیت مسموم است. فارابی (به گفته همه آن بزرگانی که ادعا دارند) شیعه است، هیچ وقت هم نمی‌گوید که من شیعه‌ام. بعد می‌بیند این مکتب را نمی‌شود طرح نکنند، لذا اندیشه خودش را به گونه‌ای مطرح می‌کند که انتهای اندیشه‌اش به اندیشه‌های «اهل طهارت محضه» یعنی اهل البیت برسد.

### مطالعه؛ باب ورود به عالم عقل فعال

می‌خواهیم بگوییم که، بگردید پیدا کنید چه مطالبی را باید بخوانید، هر چیزی را مطالعه نکنید و گرنه خسته می‌شوید و رها می‌کنید. ولی انسان‌های بزرگ را پیدا کنید، اندیشه‌های بزرگ را پیدا کنید، برنامه درازمدت بریزید که از طریق این انسان‌های بزرگ به عقل فعال وصل بشوید. به عقل فعال که وصل شدید، می‌بینید که خودتان به چشمه وصل اید؛ آنوقت إن شاء الله می‌بینید قرآن و روایت می‌فهمید.

یک مدتی آثار کنفیسیوس را می‌خواندیم، خیلی هم خوش مان می‌آمد، دربه‌در هم دنبال آن بحث بودیم که بخوانیم، یک لحظه حس کردیم این‌ها بهتر از حرف‌های امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است. همان‌جا متوقف شدیم. و به «تحف العقول» مراجعه کردیم. مدتی بررسی کردیم باز هم قانع نشدیم، همین‌طور مانده بودیم. بعد از یک مدتی متوجه شدیم علتش این است که کنفیسیوس به شخصیت محدود ما نزدیک‌تر است؛ کنفیسیوس با این شخصیت محدود ما خیلی بیشتر هماهنگ است بیشتر با ما هم‌زبان است. بعد متوجه شدیم که نه؛ اگر ما بالاتر نیاییم، به کنفیسیوس خلاصه می‌شویم. خدا لطف کرد و گذشتیم.

این قضیه را به این جهت عرض می‌کنیم که شما به جایی می‌رسید که وقتی کنفیسیوس هم می‌خوانید، جای و حدّ کنفیسیوس را می‌فهمید؛ دیگر این‌طور نیست که خودتان را تماماً به کنفیسیوس خلاصه کنید. امروزه یک مشکلی که بعضی‌ها دارند و ندیده‌ایم کاملاً موفق

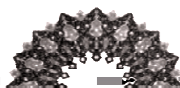


بشوند، همین ماندن در حد کنفسیوس است. از کنفیسوس بالاتر، لائوتسه است؛ لائوتسه به طور دیوانه کننده‌ای زیباست. می‌بینیم که آقای آوینی هم در بعضی از جمله‌ها، لائوتسه را می‌پذیرد، همین حالا هم اگر ما بخوانیم خیلی زیباست، چون آخرش به عالم قدس وصل بوده است. ولی بعد می‌بینیم یک چیز دیگری هست که بیشتر به ما جواب می‌دهد و آن فرهنگ معصومین است.

این سیری را که ما آرام آرام به انتهای مقصد برسیم، ارتباط با عقل فعال می‌گویند. شاید بگویید: این کاری که می‌گویی، اصلاً نشدنی است! نه؛ ما ادعا می‌کنیم همان کاری که خدا کمک کرد و ما بابش را باز کردیم، شما می‌توانید ادامه بدهید. «بابش را باز کردیم» مثل روزه گرفتن است؛ ما فهمیدیم که باید ماه رمضان روزه بگیریم شما هم فهمیده اید، بالاخره یکی بابش را باز کرده است که روزه بگیریم، وجود مقدس پیغمبر باب این را باز کرده است. حالا وقتی

می‌خواهیم روزه بگیریم، آیا به واقع روزه می‌گیریم؟ چون باید دل‌مان روزه باشد، چشم‌مان روزه باشد. حالا چه کار می‌کنیم؟ آری بابش باز شده است، حالا این قدر ادامه می‌دهیم تا کم کم بتوانیم روزه واقعی بگیریم. نظر ما این است این کاری که ملاصدرا کرد یعنی تألیف اسفار، و ما هم جلد ۸ و ۹ آن را ترجمه کرده‌ایم، همین «معرفة النفس و الحشر» که خیلی هم سخت نیست، باب خیلی خوبی است دو سال کسی وقت بگذارد و به همین روش برنامه ریزی کند، باب تمرین ارتباط با عالم عقل فعال برایش باز می‌شود.

با این صحبت‌هایی که خدمت‌تان عرض کردیم، اصلاً نمی‌خواهیم یک چیز ایده‌آلی بگوییم که باعث بشود شما آن‌ها را بایستید و ما این طرف بایستیم، نه؛ ما در نظر داریم که خیلی راحت برای شما ساده‌ترین نوع وارد شدن در مطالعه را عرض کنیم، این پراکندگی‌ها را کنار بگذارید و فقط بدانید با وارد شدن به عالم



علماء، وارد عالم عقل فعال می شوید. حالا وقتی قدم قدم جلو بروید، دیگر کنفسیوس نمی تواند شما را قانع کند. اگر مطالعه کنید، می بینید این هایی که امروزه به کنفسیوس متوسل می شوند، با کنفسیوس در یک جا ایستاده اند، بعضی ها هم با افلاطون در یک افق فکری ایستاده اند. افلاطون چیز عجیبی است! افلاطون غیر از ارسطو است. الآن ما در

همین دانشگاه اصفهان و دانشگاه صنعتی اصفهان دوستانی داریم که این ها تمام زندگی شان افلاطون است. و واقعاً هم می شود با افلاطون خیلی زندگی کرد، اما می بینیم یک جاهایی از زندگی این افراد خالی است و راضی به این خالی بودن شده اند، باید از افلاطون می گذشتند، باید می رسیدند به اینکه: من باید به یک «آب گر» برسم. «آب گر» یعنی هر چه هم با دست نجس به آن دست بزنید، در عینتی که نجسی برطرف می شود، آب نجس نمی شود. یعنی به این جا می رسید خیلی

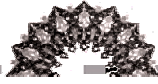
### المیزان؛ باب ورود به عالم قرآن

یکی از راه های ورود به عالم عقل فعال، همین تفسیر قیم المیزان است. نمی گوییم

می شوند، مثنوی خیلی عالی است ولی نمی تواند تمام خلأهای انسان را پُر کند. کسی که به مثنوی راضی می شود، به بعضی از خلأهایش راضی شده است. ولی اگر راضی نشوید، یک مرتبه به یک جایی می رسید که دیگر «آب گر» می شوید، یعنی به عقل فعال می رسید می بینید که دیگر روایات معصومین، جواب اصلی جان شماس است.

یکی از روش های خوبی که این راه را به شما نشان می دهد، «معرفة النفس» است. «معرفة النفس» روش امام و علامه طباطبائی (رحمت الله علیهما) و بسیاری دیگر است، اینها همه مبنای کارشان «معرفة النفس» است. چون در این روش انسان سعی می کند لایه های وجود خود را یکی یکی ورق بزند تا به لایه های عمیقی دست یابد که آن لایه ها با نور حق و روش معصومین (سلام الله علیهم) به نشاط می آید.



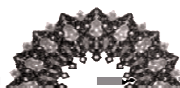


از طریق قرآن، شوخی که نداریم؛ قرآن را نمی‌توانیم بفهمیم، یعنی اصلاً از این فکرها نکنید که حالا ما فردا می‌رویم قرآن را می‌فهمیم، اصلاً چنین چیزی نیست. همان زمان پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) وقتی قرآن نازل می‌شد اصحاب می‌گفتند: «یا رسول‌الله! منظور این آیه چیست؟». خیلی از آیات به این راحتی معنی خود را آشکار نمی‌کند. ما در روایت داریم که یک سری از آیات قرآن را آخرالزمان می‌فهمند. برای همین است که نمی‌گوییم برای ورود به عالم عقل رجوع کنید به «قرآن»، می‌گوییم رجوع کنید به تفسیر «المیزان»، خیلی کمک‌تان می‌کند، چون المیزان عالم دارد.

ما نمی‌گوییم «تفسیرنمونه»، تفسیر نمونه اطلاعات خوب قرآنی به شما می‌دهد. تفسیر نمونه را یک شخص نوشته است، بلکه جمعی از دانشمندان آمده‌اند به عنوان یک دایرةالمعارف به شما ارائه داده‌اند، واقعاً خدا کمک‌شان

کند خیلی به ما خدمت کرده‌اند. همچنان که تفسیر «مجمع‌البیان» به ما خیلی کمک کرده است. «مجمع‌البیان» را مرد بزرگی به نام «طبرسی»، مجموعه نظرات راجع به آیات را نوشته است.

حالا ما چه کنیم؟! می‌خواهیم وارد یک عالم بشویم، المیزان کمک می‌کند که وارد این عالم بشویم. آیت‌الله جوادی آملی عالم دارد، با ارتباط با اندیشه او که مبین المیزان است شما را وارد عالم المیزان می‌کند. مثلاً ببیند: خیلی‌ها بزرگ‌اند و تعریف آنها را هم می‌کنیم، اما وقتی می‌خواهیم بگوییم شما می‌خواهید ارتباط با عالم قدس پیدا کنید، می‌گوییم باید آرام آرام به عالم آیت‌الله جوادی وارد بشوید، در این صورت وارد یک کاخ می‌شوید وارد یک بهشت می‌شوید که در و دیوار دارد، شیشه دارد، طاق دارد، کولر دارد، فرش دارد، یک قصر است! در بعضی روایات داریم که مؤمن اگر این کار را بکند، یک قصر در بهشت به او می‌دهند، آری قصر! ولی در ازای بعضی



از اعمال یک درخت می دهند، حالا ما زیر این درخت که نمی توانیم تماماً زندگی بکنیم. اما یک وقت قصر می دهند، بعضی کتابها دریچه یک قصر است بعضی روایتها و کارهای اخلاقی دریچه یک قصر است، میزان هم دریچه قرآن است. و اگر کسی توانست وارد آن بشود به او بهشتی می دهند که در مورد آن فرمود: «جَنَّةٌ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (۲۱/حدید) عرض آن بهشت، به اندازه عرض آسمان و زمین است، طول آن را خدا می داند.

### امروز، مطالعه تنها راه دریافت حقایق است

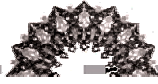
۲- چه انسانهایی با چه روحیههایی باید مطالعه کنند؟

طبق این بحث که گذشت همه باید مطالعه کنند، مگر اینکه کسی استادی داشته باشد که به جای اینکه بخواند، مطالب را به او بگوید. البته چنین سیری در این دوره دیگر محال است. چون ساحت بشر عوض شده است. به عنوان نمونه شما بگویید ببینم: کسی می تواند

بلند شود تمام این حرفهای من را همین حالا تکرار کند؟! هیچ کس نمی تواند، چون این بشر اصلاً ساختش عوض شده است؛ بهانه چیزهایی می گیرد که دوره اش گذشته است، مثل این است که در زمستان یکی هوس یک چیزی بکند که دوره اش بهار است.

در صدر اسلام طرف این گونه بود؛ گوش می داد، گوش می داد تا پیامبر (صلوات الله علیه و آله) یک سوره را می خواندند، همین که تمام می شد او هم یاد گرفته بود. «ابوالاسود دُوئلی» می گوید که رفتم در ربنه اباذر را دیدم، شروع کرد این حدیث مشهور «ای اباذر» که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اباذر نصیحت کرده اند به این بلندی را گفت (که دو سال طول کشید تا ما این حدیث را بحث کردیم) و ابوالاسود می گوید همچنان او می گفت و من یادداشت می کردم. یعنی ابوذر که این حدیث را سالهای گذشته در مسجد، از پیامبر (صلوات الله علیه و آله) شنیده حالا پس از چند سال دارد تکرار می کند. یعنی اینقدر با حافظه های شان کار می کردند، اما آن

و اورد: آفرین و تعالی و تعالی الحمد لله رب العالمین



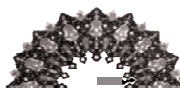
دوره گذشته است. همین حاج آقامهدی منصوری (مداح)، یک پدر بزرگ داشت همسایه ما بود دکان بقالی داشت، سواد نداشت ولی حساب خودش و حساب بقیه هم دست این بود، چون سینه اش یک کامپیوتر بود. اما دیگر چنین بشرهایی در دنیا کم هستند، چرا؟ طرف گفته بود: «چون ما سواد داریم دیگر فکر نمی کنیم!» واقعاً هم همین طور است، اصلاً ساحت بشر امروز این گونه شده است.

بسیار خوب، حالا چه کار کنیم؟ شما یا باید که «اُویس قرنی» بشوی و یک سینه، طوری که وقتی از مدینه برایت پیغام می آورند که این آیه بر پیامبر (صلوات الله علیه و آله) نازل شده است سینه ات بگیرد و تکرار کنی. یا باید همان اسراری که تا دیروز یک استاد به قلب می رساند را با مطالعه نوشته های خلوت علما بیایی. امروز این بشر گم شده است، این بشر ساحتش عوض شده است. اینکه حضرت آیت الله بهجت می فرمایند که: «

علم تو استاد توست»، برای همین است که دوره امروز همین است که تو یک اطلاعاتی از کتاب های صحیح دینی می گیری بعد با اینها می توانی زندگی کنی، یک زمانی این خبرها نبود. پس این جمله را داشته باشید که امروز کتاب جای آن عالم و آن ساحت و آن خانقاه را گرفته است.

یک زمانی شما در خانقاه می نشستید، یک استاد می آمد ذکر می گفت شما هم می گفتی. خانقاه ها تا قرن دهم چیزهای خوبی بوده اند، خانقاه کنار مسجد بود. طرف در خانقاه می نشست و تأمل می کرد سینه اش را باز می کرد آماده می شد، بعد همین طور می گرفت، و بعد هم این ها را توی سینه اش داشت و تکرار می کرد.

امروز بشر این طور نیست، امروز بشر از این جهت گم شده است و آن رفع مشکل این است که «کتاب»، خلوتش را به جای سینه اش پُر کند. این جاست که همه باید با کتاب انس داشته باشند، همه هم باید مقصدشان عالم قدس باشد.



پس هر کس باید خلوت داشته باشد و اندیشه مناسب روحش را بشناسد و با آن زندگی کند. خداوند همان طور که پیغمبر می‌پروراند و دانشمند می‌پروراند، دانشمند مناسب روح شما را پروراند. است، بگردید پیدا کنید، می‌شود. همین طور که یک عده‌ای به جهت گناهان نمی‌توانند پیغمبر زمان‌شان را درک کنند، یک عده‌ای به جهت گناهان و هوس‌ها و کبرهای‌شان نمی‌توانند دانشمندان مناسب روح‌شان را که خدا برایشان پروراند است درک کنند، این‌ها فردای قیامت چه غصه‌ها می‌خورند به جهت این غفلت‌های‌شان!

### مطالعه؛ مقدمه «ذکر بی نیاز از

#### مطالعه»

۳- کسانی که مطالعه با روحشان سازگار است، آیا باید راهی را که شروع کرده‌اند تا آخر ادامه دهند یا پس از یکی دو سال که به یک سطحی از اطلاعات و قدرت تحلیل رسیدند، دیگر کافی است؟

جواب این سؤال، هم آری است و هم نه. بله انسان باید دائماً کتاب ذکر داشته باشد.

فقط این می‌ماند که استعدادها متفاوت است، هر کس باید اندیشه مناسب استعداد خود را پیدا کند. مثلاً آیت‌الله بهاء‌الدینی (رحمت‌الله‌علیه) از آنچه خدا برایش گذاشته بود خوب استفاده کرد. درست است که ایشان نمی‌روند اسفار ملاً صدرا (ره) را بخوانند، اما چون استعداد اسفار را خدا به او نداده است، پس بنابراین جای خالی آن را هم برای خود حس نمی‌کند. فردا حس نمی‌کند یک چیزی کم دارد، چون به اندازه استعدادش کار کرده است. درست است که ما باید برای استاد بزرگ خودمان کسانی که جامع‌ترند را انتخاب کنیم، اما آنها برای خودشان جای خودشان‌اند، شما هم همین طور؛ شما نباید به من نگاه کنید من نباید به شما نگاه کنم. توصیه می‌کنیم این بحث که «خود باشیم و خود شویم» را رها نکنید. یعنی هیچ وقت نباید خواهرها مثل برادرها بشوند یا برادرها مثل خواهرها بشوند یا همه خواهرها مثل هم باشند، برای هر کسی یک راه ارتباط با عالم غیب هست از طریق آن اندیشه‌هایی که بزرگان در اختیارش قرار داده‌اند.

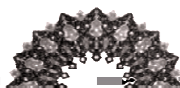


البته تا یک مدتی با مطالعه کتاب های مبنایی اطلاعات به دست می آورید، اما این طور نیست که شما تا آخر نیاز داشته باشید کتاب بخوانید تا چیز یاد بگیرید، نه! این طور نیست. اگر به لطف الهی خوب شروع کنید، بعد از یک مدتی کتاب ها دیگر چیزی به شما یاد نمی دهد، اما قصه شما کتاب ذکر شماسست. حالا عجله نکنید، می رسید به یک جایی که بعد از بیست سی سال «مطالعه» و «در عالم تفکر به سر بردن»، می بینید که انس با کتاب ها یک عالم دیگری برای شما دارد یک معنی دیگری دارد. این جا هست که آرام آرام می بینید با انسان های جامع بیشتر هم خلوت می شوید، و روایت بیشتر برایتان معنی می دهد و آرام آرام إن شاء الله قرآن برایتان خلوت پُر کن عجیبی می شود. دیگر این جا حتی نگفتیم «المیزان»، گفتیم «قرآن». اینجا دیگر فقط قرآن است که می توانید با آن انس بگیرید، بالاترین مقامی که انسان زیر این آسمان می تواند پیدا کند این است که زندگی اش «انس با

قرآن» به عنوان کتاب ذکر بشود. یک چیز عجیبی است! یک ورقی است که هر چه بگویم نمی دانیم چیست، به هر صورت همه تان هم باید این حالت را داشته باشید.

### نباید همه اوقات یک جور مطالعه کنیم

۴- همیشه باید یک جور مطالعه کنیم؟ نه، به این منحنی مطالعات تان دقت کنید، یک وقت است دوره دانشجویی است و باید غلبه را بیشتر بگذارید برای تفکر در رشته تحصیلی تان، مثلاً می آید ۷۰٪ وقت تان را می گذارید درس های تان را می خوانید ۳۰٪ از وقت تان را کتاب های روحانی و معنوی می خوانید. بعد که تابستان شد، عکسش می کنید. دوباره وقتی که اول سال می شود، مثلاً پنجاه پنجاه می شود. نزدیک امتحان ها که می شود، مثلاً بیست- هشتاد می شود یا ده- نود می شود.



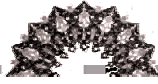
## دو نکته برای دانشجویان

از شرّ تحصیلات راحت می شوید و می گوید: دیگر راحت شدم. پس یعنی این درس، بار شما بوده است. چرا؟ چون خودتان را به عنوان یک اندیشمند نساخته‌اید. اما اگر به خصوص در همین دوره لیسانس، شخصیت دانشجویی تان را ساختید یعنی فکر کردن جزء منش شما شد، بعداً در پهن دشت زندگی قدرت انتخاب تان آسان تر می شود. شما الآن خیلی نمی توانید انتخاب آزاد بکنید، درس ها و محیط نمی گذارند. اما آنجا قدرت انتخاب تان آزاد می شود، چه بخواهید تحصیلات را ادامه بدهید چه نخواهید. پس این نکته را مواظب باشید؛ که شما اولاً آن منش دانشجویی را این جا استحکام ببخشید. و واقعاً «درحقیقت دوستان دشمن اند» را این جا متوجه باشید؛ آن دوستی که نمی گذارد تو این جا شخصیت علمی پیدا کنی واقعاً دشمن توست، خیلی دوستانه به او بگو: من با تو زندگی نمی کنم. خیلی خوب باید بگویی: بین برادر و خواهر، تو حالِ بیشتر اختلاط کردن داری، من سختم است در کنار تو زندگی را با اختلاط کردن و گپ زدن

### الف) دوران دانشجویی؛ بذریه زندگی آینده

وقتی شما وارد پهن دشت زندگی شدید و از تحصیلات دانشگاهی در آمدید، آن اسکلتی که برای خودتان ساخته اید، آن شخصیت و منشی که برای خودتان در دانشگاه پی ریزی کرده اید، در زندگی خیلی به کمک تان می آید. کسی که در دانشگاه شخصیت دانشجویی پیدا نکرده باشد، در زندگی اش فقط موضوعات عوض می شوند؛ یک روز باید فیزیک بخواند، یک روز هم باید تفسیر بخواند. به اصطلاح می گویند: انسان عاقل، انسانی است که تفاوت گرایش ها می تواند جای خودش را پیدا کند. انسان عاقل، انسانی است که متحجر نباشد، بلکه بتواند با حادثه ها بازی کند و خودش را در موج حادثه ها حفظ کند.

پس دو موضوع را فراموش نکنید؛ اولاً اینکه اگر در زندگی دانشجویی، شخصیت علمی و فکری پیدا نکنید، یا با گرفتن لیسانس یا فوق لیسانس و یا دکترا



تمام کنم. هیچ ضرری هم ندارد، یک همت بکنید و از این مشکل بیرون بیایید. إن شاء الله که چنین چیزی نیست اما اگر یک وقت چنین مشکلی هست، همیشه این را مد نظر داشته باشید: کسی حق ندارد زمینه تفکر من را با بطالت های خودش از من بگیرد.

این راحت شدن از دست دوستانی که خلوت آدم را به هم می زنند را از خدا بخواهید؛ که خدایا! یک جوری حلش کن من عقلم نمی رسد، از دست این رفیقم که نمی گذارد زندگی ام را این جا در دوره دانشجویی بارور کنم یک جوری من را نجات بده. باید نجات پیدا کنید.

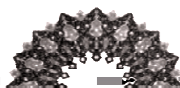
### ب) برنامه ریزی؛ شرط لازم استفاده از وقت

نکته دوم اینکه به این غلبه درصدها توجه داشته باشید، این هنر شماسست. ما چون از این کار نتیجه گرفتیم که دائماً برنامه نوشتیم، به دوستان هم توصیه می کنیم دائماً برنامه بنویسید، به خصوص

در این دوره هایی که شما هستید. شاید باید ماه به ماه برنامه بنویسید. مثلاً یک برنامه باید بنویسیم که صبح چه موقع بلند بشویم چقدر ورزش کنیم چه ساعتی مطالعه می کنیم این ساعت این درس مشخص را می خوانیم، بعد یک هفته که می گذرد می بینیم انگار نمی شود.

«نمی شود» یعنی چه؟ یعنی پدیده های جدیدی به وجود می آید که نمی شود. بسیار خوب، برنامه را عوض می کنیم. برنامه های خیلی آرمانی نریزید که نتوانید انجام بدهید، ولی حتماً برای خودتان برنامه بریزید. حتی برنامه خواب مناسب هم بریزید، طوری که حتی اگر می خواهید هجده ساعت هم بخوابید توی برنامه بخوابید. این بهتر از این است که همینطور بخوابید ولی معلوم نیست چند ساعت خوابیده اید، اما وقتی ببینید روزی هجده ساعت با برنامه خوابیده اید متوجه می شوید چه بلایی سر خودتان آورده اید.

یک وقت است آدم فکر می کند خیلی مطالعه کرده است؛ وقتی می گوئیم ما از



ساعت ۸ تا ۵/۹ می خواهیم این کتاب را بخوانیم معلوم است چقدر مطالعه کرده ایم. اما وقتی که می گوئیم پیش از ظهر این کتاب را می خوانیم اصلاً معلوم نمی شود چه کار کرده ایم. برنامه بریزید و طبق برنامه هم عمل کنید.

در برنامه های تان انعطاف هم باشد، یک چیز خشک خشن آهنین نمی شود. برنامه های تان را هم دائماً عوض کنید، ولی دوباره برنامه بریزید؛ مثلاً اگر می بینی این ساعت از صبح که بلند بشوی خوابت می گیرد باید نیم ساعت بیشتر بخوابی، یادداشت کن که طبق برنامه: «نیم ساعت بیشتر می خوابم» و دوباره برنامه بنویس، ولی برنامه را بنویس. به خصوص اوقاتی که مثل تابستان برایتان پیش می آید، اگر برنامه نریزید یک دفعه می بینید سه ماهه تابستان به اندازه دو ماه گذشت. این نکته را همیشه مد نظر داشته باشید که در این برنامه ریزی ها، موجهای بالا و پایین و غلبه و مغلوبه را رعایت بکنید.

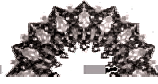
### توانایی عجیب دانشجویان در مطالعه

۵- در دوران دانشجویی، بیشتر چه

بحث هایی را بخوانیم و پس از دوران دانشجویی چه بحث هایی را؟  
«یک مینا بگذارید که همچنان ادامه یابد». این یک حرف کلی است که بعد إن شاء الله آن را شرح می دهیم.  
در دوران دانشجویی، در سطحی گسترده، انسان به همه چیز سر می زند. یک تعبیر بسیار خوبی آیت الله مصباح داشتند، می فرمودند: شما دانشجویان یک اقیانوس اطلاعات هستید اما به عمق نیم سانت. حرف شان هم واقعاً درست بود. یعنی دوران ما این طوری بود که بچه ها خیلی کتاب می خواندند، یعنی یک روحیه خیلی خوبی بود که همه خیلی کتاب می خواندند همه چیز هم می خواندند. مثلاً رشته ما زمین شناسی بود، ولی جامعه شناسی هم می خواندیم، فلسفه هم می خواندیم، همه چی می خواندیم، کتابهای مارکسیست ها را می خواندیم، کتابهای امثال آقای بازرگان را می خواندیم. شاید باورتان نیاید؛ بعضی از مذهبی ها بیشتر از غیر مذهبی ها کتاب های آنها را می خواندند، من خودم یادم هست و ادعا می کنم: به لطف خدا بیشتر از اکثر

واحد آموزشی و تحقیقاتی انجمن جامعه اسلامی دانشجویان





مارکسیست‌ها، کتاب‌های مارکسیست‌ها را خوانده بودم، خودشان هم می‌دانستند. حرف آیت‌الله مصباح خیلی حرف درستی است، اصلاً انگار دانشجویی یعنی همین که آدم اول به همه چی یک سری می‌زند.

در دوره دانشجویی الحمدلله ارتباطات خیلی زیاد است آمادگی‌ها خیلی عجیب است، حتی وقتی کتابی را می‌خوانید می‌دانید کدام صفحه‌اش این نکته بود، بعداً این خبرها نیست بعداً اصلاً یادتان نمی‌آید این نکته در کدام کتاب بود. هیچ اشکالی هم ندارد، یعنی نباید این طور نباشد. گاهی انسان آرام آرام به کلیات سیر می‌کند و دیگر از جزئیات آزاد می‌شود، ولی این استعدادی که شما الآن می‌توانید این همه آمادگی داشته باشید که مطالب علمی را بگیرید، از دست ندهید، خوب بخوانید.

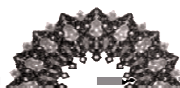
خیلی عجیب است؛ شما گاهی می‌بینید که در عرض ۲۴ ساعت یک کتاب می‌خوانید. من یادم است این کتاب

«امیر کبیر» آقای «رفسنجانی» و کتاب «سید جمال‌الدین اسدآبادی» از آقای صدر وائقی به آن قطوری هر کدام را ۱۸ ساعته خواندم، همین طور مثل مرتاض‌ها نشسته بودم و تکان نمی‌خوردم حتی دستم را هم تکان نمی‌دادم که حواسم پرت نشود، تنها حرکتم فقط ورق‌زدن بود. به این شکل می‌خواندیم و همه اش هم در ذهن مان می‌ماند.

اما مواظب باشید:

ای بسا ابلیس آدم‌روی هست

پس به هر دستی نباید داد دست مواظب باشید در مطالعات خود دو نکته را رعایت کنید: از یک طرف مطالعات شما یک مبنا داشته باشد که هیچ‌گاه رها نشود و تحت یک سیر بلند مدت منسجم شود، و از طرف دیگر آنچه می‌خواهید بخوانید را بنا به ضرورت انتخاب کنید نه اینکه هر چه به دستتان رسید و میل داشتید را بخوانید. اگر اینها را رعایت نکنید، بعد از مدتی از مطالعه کردن خسته می‌شوید و از آنچه که از طریق مطالعه کردن



می توانستید به آن برسید باز می مانید.

مختلف به دستمان رسید را بخوانیم یا باید  
سیری خاص را پیش گیریم؟ آیا از طریق  
فلسفه شروع کنیم؟

توصیه ما این است که:

اگر می توانید. فلسفه را کار کنید، بعد  
عرفان را کار کنید، منظور از عرفان این  
است که کار را به «معرفت النفس»  
بکشانید، «معرفت النفس» خیلی مهم  
است.

شما الآن «بدایة الحکمه»  
از علامه طباطبایی (ره) را که بخوانید، بدنه  
فلسفه دست تان می آید. نوارهای شرح  
بدایه، ۱۰۵ جلسه از آقای فیاضی هست  
CD هم شده است، دوسه تایی که دور  
هم بنشینید یک برنامه بریزید در عرض  
یک سال یا یک سال ونیم می توانید  
تمامش کنید. ممکن است اول هم جا  
بخورید که: اینها به چه درد من  
می خورد؟! اینها فکر است، فکر به چه  
درد می خورد؟ فکر، نان و آب نمی شود  
ولی به قول ارسطو: بیشتر باید فکر مقصد  
باشد یا نان و آب؟! خود «خوب  
فکر کردن» یک مقصد است.

بعد اگر رسیدید، شما از جلد پنجم

## طوری مطالعه کنید که به فهمی عمیق برسید

بعد از این دوره یک انتخاب عمیق  
می توانید بکنید، این انتخاب عمیق شما دو  
تا پایه باید داشته باشد. یک پایه اش چیزی  
است که سلیقه ای نیست شما باید واردش  
شوید: و آن روح دینی و ارتباط با قرآن و  
ارتباط با اهل البیت است، شما باید  
دستگاه تان را طوری تنظیم کنید که به  
آنجا برسید. جان همه انسانها اهل البیت  
است، جان جان همه، قرآن است. پایه دوم  
اینکه: «طوری زندگی را شروع کنید که  
در رابطه با نیازهای روحی و روحانی تان  
به عمق برسید». این دو پایه، یک پایه  
کلی است و یک پایه جزئی، خودتان در  
مورد هر دو فکر کنید.

## پیشنهاد چند سیر مطالعاتی

اما برنامه ای برای همه زندگی تان، چه در  
دوره دانشجویی و چه بعد از آن:  
۶- آیا هر چه اعم از روزنامه ها و  
مجلات و کتاب هایی در موضوعات

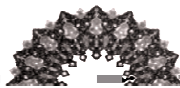


«اسفار» ملاصدرا را که شامل نکات عمیق توحید و معرفت نفس است با شرح‌های آیت‌الله جوادی بخوانید. با حوصله هم بخوانید. اصلاً نگویید شما از بقیه کم‌ترید، بشر دوره آخرالزمان آمادگی‌های خاصی دارد. گویی خودِ ملاصدرا(ره) برای آخرالزمان مطلب نوشته است، ما دلیل داریم خودش هم در این قضیه یک حرف‌هایی دارد.

شما اگر فلسفه ملاصدرا جلد ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ را خوب بخوانید، این یک برنامه خوبی است. جلد ۸ و ۹ را هم می‌توانید از روی ترجمه ما بخوانید. ما آنجا سعی کرده‌ایم اصطلاحات فلسفی کمتر باشد، و بیشتر سعی کرده‌ایم موضوعات را به کار ببریم. این، یک برنامه خوبی است. بعد از این اگر فرصت کردید، وقت‌تان را مدتی در عرفان «محی‌الدین» صرف کنید، یعنی «فصوص‌الحکم» محی‌الدین را بخوانید، خیلی به دردتان می‌خورد. البته این دیگر عمومی نیست، اگر می‌توانید. هر کسی امروز خواهد در دنیا حرف

داشته باشد، باید عرفان بلد باشد، و نمی‌شود کسی عرفان اسلامی را کار کند بدون اینکه عرفان محی‌الدین را کار کند. نمی‌گوییم اینها را فردا بخوانید، این برنامه‌ای را که می‌گوییم، بلندمدت است نمی‌دانیم کی به این جا می‌رسید. ما یک برنامه بزرگ دراز مدت را جلوی فکر عزیزان می‌گذاریم، شما خودتان ببینید از کجای آن باید شروع کنید و کجای آن را باید بخوانید. این، یک طرح.

یک طرح دیگر این است که با کتاب‌های امام‌خمينی(ره) خیلی چیز به دست می‌آوردید. یعنی بیایید کتاب «آداب‌الصلوة» امام را کار کنید، بعد آرام آرام «شرح دعای سحر» را و کتاب «مصباح‌الهدایه» بعد کتاب‌هایی مثل شرح «جنود عقل و جهل» امام را کار کنید. آرام آرام قوت می‌گیرید «سرالصلوة» را هم کار می‌کنید. به این شکل ذهن بسیار خوبی پیدا می‌کنید. اینها که می‌گوییم، زمینه‌ای است تا بعد بتوانید با آیه و روایت زندگی کنید.



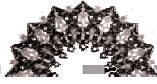
سراخ «المیزان» بروید، راحت‌تر المیزان را می‌فهمید. دور هم بنشینید با هم کار کنید، کتاب و نوار و استاد هست، اما بدانید می‌خواهید چه کار کنید.

ما الآن حضور ذهن نداریم، شما شاید بهتر بدانید؛ روح تفکر شهیدمطهری مقدمه خوبی است، ولی ما معتقدیم شهیدمطهری (ره) برای حالا همه حرف‌ها را زده است. یعنی شهیدمطهری (رحمة الله علیه) تا یک زمانی خیلی به شما کمک می‌کرده است، اما امروز فرهنگ مدرنیته چهره واقعی‌اش را ظاهر کرده، که در زمان شهیدمطهری (ره) ابدأ موضوع جهان این مسئله نبوده است. یعنی در رابطه با شهیدمطهری (ره) آنچه را که گفته است اجر بنهید، نه آنچه را هم که نگفته است بگویید گفته است.

علامه طباطبایی و امام (رحمة الله علیهما) و امثال این بزرگان در یک افق برزخی بوده‌اند آنها اصلاً از زمان بالاتر و برتراند. علامه طباطبایی (ره) صدسال که هیچی، صدها سال جلو است. کسی که برزخی شد، دیگر از محدوده زمان در می‌آید. برای همین هم حرف‌های ملموس

به کسی بگویید بیاید مثلاً «آداب الصلوة» را برایتان بگوید، حالا ممکن است «آداب الصلوة» خیلی پیچیده نباشد ولی می‌توانید به یکی بگویید بیاید دعای سحر را برایتان بگوید. اگر دیدید سواد ندارد فقط یک سری اصطلاحات بلد است، او را رها کنید به یکی بگویید که خودش این علم را بشناسد نه اینکه فقط حفظ کرده باشد. کسی باید باشد که خودش در عالم این کتاب باشد. چنین کسانی هستند، نگویید که نیستند، اینها هستند اما تپیشان این‌گونه است که باید خودشان را قایم کنند، اگر خودشان را مطرح کنند معلوم است که عرفان نخوانده‌اند. پس هستند، باید پیدا نباشند. حالا شما چه کار کنید؟ خدا خودش چنین کسانی را جلوی راهتان می‌گذارد، البته منظور ما یک مرشد در سلوک عملی نیست، منظورمان یک معلم عالم است.

البته در این وادی‌ای که گفتیم، ما امام و آیت‌الله جوادی و علامه طباطبائی را از هم منفک نمی‌کنیم. معتقدیم اگر بتوانید آثار امام (ره) را تا یک حدی کار کنید بعد به



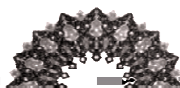
نمی‌زند، قاعده می‌گوید. حالا یک شهید مطهری (ره) می‌خواهیم که این حرف‌ها را ملموس کند. حالا اگر ملموس کرد، می‌آید در یک محدوده‌ای که همه می‌توانند بفهمند. من همین حالا برای کتاب‌های شهید مطهری (ره) خیلی ارزش قائلم، اما معتقدم با اینها قانع نشوید کنار کتاب‌های شهید مطهری امثال کتاب‌های شهید آوینی (ره) کمک‌تان می‌کند.

باز هم حرف هست ولی ما بیش از این فکر نکرده‌ایم، خودتان کمک کنید ببینیم برای سطحی پایین‌تر چه مطالبی را پیشنهاد می‌کنید که یک سیر مطالعاتی باشد. باید کتاب‌های آدم‌های عالم دار را خواند، همین طوری هر کتابی را خواندن، بعد از یک مدتی خستگی می‌آورد.

### برنامه بریزید تا برنامه بشوید

۷- آیا برای مطالعه، باید زمان خاصی را تعیین کنیم؟ آیا در طول روز ساعاتی را به مطالعه اختصاص دهیم یا در طول هفته؟

بله، همان‌طور که عرض کردیم، حتماً برنامه بریزید. الا اینکه إن شاء الله بعد خودتان برنامه بشوید. می‌گویند «حارث مُحاسِبی» وقتی هم که خیلی پیر و فرتوت شده بود به طوری که اصلاً نمی‌توانست روی پای خود ایستد همین که اذان می‌گفتند، بدنش راست می‌شد نمازش را می‌خواند و دوباره می‌افتاد. چنین کسی دیگر اصلاً خودش برنامه است. به یاد داریم شخصی را که در حال اغما و احتضار بود هیچی نمی‌فهمید، اما همین که مؤذن اذان می‌گفت، چون نمی‌توانست وضو بگیرد شروع می‌کرد روی شکمش تیمم کردن بعد هم الله اکبر را می‌گفت و نماز می‌خواند. نماز که تمام می‌شد دوباره نه خودش را می‌شناخت نه آشنایانش را می‌شناخت. اینها خودشان بعد از یک مدتی برنامه شده‌اند، حالا ببین در برزخ چقدر به اینها خوش می‌گذرد! چون یک شخصیت منظم الهی برای خود تدوین کرده‌اند.



## فواید مطالعه در جنبه‌های فردی و اجتماعی

۸- مطالعه، در جنبه‌های شخصی، اجتماعی و فعالیتهای فرهنگی (اعم از فکری و اجرایی) چه فوایدی دارد؟

به نظر ما این سؤال با آن مقدمه حل می‌شود که: از طریق مطالعه، از کثرت به وحدت سیر می‌کنید. و در وحدت، با خدا در همه عالم حاضر می‌شوید. (یک بار از ما بخواهید این را مفصل بحث کنیم)؛ ما معتقدیم اگر به خدا نزدیک بشویم، در همه عالم حاضریم. دیگر اصلاً نیاز نیست که بفهمید بوش فردا چه کار می‌کند. قبل از اینکه آمریکا با این وضعیت به دنیا بیاید که دیگر از آن ابر قدرتی اش چیزی نمانده. امام خمینی (ره) می‌فرماید: آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. یعنی اگر توانستید با خدا زندگی کنید، خدا در همه اعصار و در همه زمان‌ها و زمین‌ها حاضر است، به یک معنی خاص هم حاضر است نه به معنی فلسفی اش. آن وقت شما اگر با خدا زندگی کنید، در همه اعصار زندگی کرده‌اید. ابتدای بحث شرح نامه ۳۱ (نهج البلاغه) عرض کردیم که

امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: پسر من! کسی دارد برای تو نامه می‌نویسد که مثل اینکه با همه امت‌ها زندگی کرده است. واقعاً همین طور است، خدا می‌داند. این مطالعه، یک وحدتی می‌آورد. ببینید: شما در مطالعه دائماً باید تمرکز کنید، و همچنان تمرکز کنید. «تمرکز» یعنی چه؟ یعنی «وحدت»، «وحدت» یعنی چه؟ یعنی نزدیکی به احد و هم‌سنگ شدن با احد. حالا بگو ببینم: احد کجا حاضر نیست؟! هر که مجردتر است، حاضرتر است. اگر مجرد بشوید، آن وقت می‌بینید در همه اعصار حاضرید؛ خیلی راحت می‌توانید بفهمید نیویورک یعنی چه. اصلاً به شما قول می‌دهم اگر شما هوس نیویورک رفتن دارید، هنوز هیچ جنبه وحدتی ندارید. البته اگر به انگیزه خاص علمی و تحقیقی بروید آن بحثش جدا است. منظور این است که همین طور بدون دلیل بگویید: کاشکی من نیویورک بودم، کاشکی من کره ماه بودم. اگر درست التفات داشته باشی، می‌بینی که تو همه جای عالم هستی، چه نیازی به نیویورک رفتن؟!



استفاده است.

### نحوه استفاده از مطالعه در زمینه‌های فردی و اجتماعی

۹- در زمینه‌های شخصی و اجتماعی و فعالیتهای فرهنگی چگونه از مطالعاتمان استفاده کنیم؟

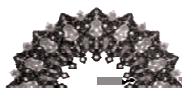
اصلاً ما نمی‌خواهیم استفاده بکنیم، ما می‌خواهیم در مقام علم باشیم. خود بودن در این مقام، همه آن نتیجه‌ها را به همراه می‌آورد. یک نفر خدمت پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) رفته بود. همان طور که می‌دانید پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، تجلی کامل عالم غیب است. بعد به پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) گفته بود که «ای قیامت! تا قیامت راه چند؟» یعنی خود علم مقصد است، این علمی که ما می‌گوییم، نه آن علم فیزیک و شیمی. یعنی آن علمی که ما می‌گوییم با آن به خلوت علما وارد می‌شوید، این خودش عالمی است. پیشنهاد ما این علم است که انتهای این علم، قرآن است و حضور در باطن عالم. پس استفاده یعنی چه؟ خودش

### جلسات اخلاقی و مطالعه زندگی‌نامه بزرگان و شهدا؛ محرکی برای سلوک

۱۰- در کنار مطالعات عقیدتی، چقدر باید مطالعات و جلسات اخلاقی را مد نظر داشت و سرگذشت بزرگان و زندگی‌نامه شهدا را مطالعه کرد؟

این سؤال خوبی است. اصل و مقصد، «سازمان فکری یافتن در زندگی» است، خوب دقت کنید؛ شما با مطالعه، سازمان فکری پیدایم کنید. چون همانطور که می‌دانید؛ در این نحوه مطالعاتی که پیشنهاد کردیم، یک شخصیت «وحدانی» به آدم دست می‌دهد. «وحدت» یعنی انضباط کامل. پس ما در مطالعاتمان به این سازمان می‌رسیم، و در این «سازمان فکری یافتن»، فلسفه و عرفان و تفسیر و روایت آرام آرام پیدا می‌شود.

آن اخلاقی که شما می‌خواهید به



خودتان ببندید، اخلاق حقیقی نیست. ببینید: یک وقت است دائم به خودتان می‌گویید: «راست بگویم، زشت است دروغ بگویم». این بد نیست؛ اما یک وقت است می‌گوی: اصلاً یعنی چه که دروغ بگویم؟! اگر دروغ بگویم، با خودم دعوایم می‌شود در واقع خودم را نفی می‌کنم. یعنی یک‌طوری می‌شوید که همه‌اش با خودتان دعوی‌تان است که چرا این کار را کردی؟! اینکه می‌گویند مؤمن هر شب محاسبه می‌کند، به خاطر این است که انسان اخلاقش از خودش جدا نیست که بخواهد اخلاق را بر خودش ببندد. تعبیر ملاحظه‌دار (رحمت‌الله‌علیه) خیلی عالی است؛ می‌گوید: «نباید شما سنگی بشوید که روی آن را طلا می‌گیرند، باید سنگی بشوید که طلا شده است». این مطالعات و تفکرها و علم‌ها، شخصیت انسان را عوض می‌کند نه اینکه آدابش را عوض می‌کند. حالا به این جمله دقت کنید: «در اثنای تفکر، اخلاق جای خود را باز می‌کند و آرام آرام برای ما معنی زندگی بزرگان و شهدا خیلی محرک است». شما وقتی

زندگی نامۀ بزرگان یا شهدا را می‌خوانید، اگر با آنها هم‌افق نشده باشید، مطمئن باشید یا مأیوس می‌شوید یا اینکه از دست‌شان خسته می‌شوید. ولی وقتی در این زندگی که آنها انتخاب کردند وارد شدید، می‌بینید بر زندگی آنها نظاره کردن غذای جان شمامست و با آن تغذیه می‌شوید. وقتی در آن افق، شما زندگی یک عالم یا زندگی یک شهید را می‌خوانید، عجیب است معنی‌اش این است که آقا گفت:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش کی روی ره ز که پرسی، چه کنی، چون باشی؟! یعنی شهدا نهیب و هشدار به ما هستند که آقا این پل صراط است پس چرا معطلی؟! علامه محمدتقی جعفری (ره) یک بار دعای خیلی قشنگی کردند، گفتند: «خدایا! این شهدا که از پل صراط دنیا گذشته‌اند را با اولیاء و اصفیاء محشور کن».

شهدا خیلی عجیب‌اند، خیلی سخت می‌شود فهمید شهید یعنی چه. فقط خواهش می‌کنیم فکر نکنید زمانه، زمانه





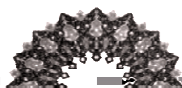
فهم شهداست، اصلاً از این فکرها نکنید، حتماً صد سال طول می کشد تا ما بفهمیم شهدا یعنی چه. خیلی طول کشید تا جهان بفهمد اهل البیت یعنی چه، شاید امروز آرام آرام دارند آن فرهنگ را می فهمند، و نشان دهنده این است که زمینه فهم اهل البیت تا حدی فراهم شده است.

### دنبال اندیشه‌هایی متناسب با این زمان باشید

این نکته را هم می گوئیم بلکه إن شاء الله زمینه خوبی برای فکرتان باشد. ببینید: همین حالا که من و شما اینجا نشسته‌ایم، در دنیا آدم‌هایی داریم که می‌دانند این فکرشان ۳۰ یا ۴۰ سال دیگر جای خودش را باز می‌کند، این را می‌دانند و اصلاً هم دلوپس نیستند، این را هم می‌دانند که اصلاً این حرف را برای حالا نمی‌زنند. حالا شما دقت کنید، ائمه می‌دانستند این فکر ۵۰۰ سال دیگر، ۱۰۰۰ سال دیگر جای خودش را باز می‌کند، این را می‌دیدند. یا مثلاً خدا خوب

می‌داند که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» در زمان نزولش اصلاً در حد بشر نیست که حالاً حالاها بفهمند. شاید امروز بشر آرام آرام بتواند به جایی برسد که بفهمد اهل البیت یعنی چه. خودشان هم می‌دانسته‌اند، همان‌طور که شما می‌دانید؛ همه حواس‌شان این بوده است که فرهنگ اهل البیت را سینه به سینه و شانه به شانه به پهن‌دشت فرهنگ بشر برسانند تا بشر آماده شود و بتواند آن را بگیرد. اصطلاحاً به این، فرهنگ «آماده‌گر» می‌گویند، این اصطلاح مدرنش است ولی در فرهنگ اهل البیت این شیوه وجود دارد. این را به این جهت عرض کردیم که شما روی این فکر کنید که: یک سری اندیشه‌ها آرام آرام جای خودش را باز می‌کند.

پس شما کار خودتان را بکنید؛ فکر خودتان را پیدا کنید، آن چیزهایی که می‌توانید عرضه کنید را عرضه کنید، و آن مقدار که باید خودتان حق باشید تا در



حادثه‌ها مضمحل نشوید را دنبال حق باشید.

## تزکیه از طریق عقل؛ عملی تر از تزکیه‌های اخلاقی

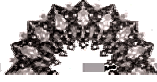
۱۲- آیا اگر کتب اخلاقی را بخوانیم، حرف اهل البیت و قرآن را بهتر می‌فهمیم یا بحث‌های عقلی و استدلالی را؟

اگر بتوانید اول کار فکری بکنید، شبهه را زمین می‌زنید. ببینید: گاهی شما هنوز مسأله‌دار هستید زورتان به مسأله‌های تان نمی‌رسد. اگر بتوانید کار فکری و عقلی بکنید وقتی جلو می‌روید بهتر می‌توانید قرآن بفهمید. مثلاً شما در دعای کمیل می‌خوانید که خدا یا! تو بالای ملائکه ناظر اینها هستی، ملائکه دارند اعمال ما را می‌نویسند و تو ناظر آنها هستی» وَ جَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَىٰ مَعَ جَوَارِحِ وَ كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَىٰ مِنْ وَرَائِهِمْ». بسیار خوب، حالا چی می‌فهمیم؟! همین طوری می‌پذیریم. یعنی خدا واقعاً آن بالاست؟! یعنی اینها این پایین‌اند؟! در یکی از بحث‌های نهج البلاغه عرض کردیم؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گویند: خدا قبل از اینکه کرسی و عرش را خلق کند، بوده است. یعنی چه؟ این یک فرهنگ

## تفسیر قرآن؛ مقدمه انس با قرآن

۱۱- آیا قرآن و نهج البلاغه را بخوانیم یا تفسیر آنها را؟

اول کار بعید است به راحتی ما بتوانیم با قرآن و نهج البلاغه ارتباط برقرار کنیم. البته این قدر دریای کرم‌اند که اگر کمی هم ارتباط برقرار کنیم چیزهایی به دست می‌آوریم، اما حتماً روی تفسیر وقت بگذارید، یک مختصری تفسیر کار کنید و شرح‌ها را کار کنید بعد ان شاء الله خودتان انس بیشتری پیدا می‌کنید. چون در واقع مفسر کارش این است که این آب زلال آیات و روایات را که از شدت زلالی پیدا نیست نشان بدهد، و به همین جهت دست به آب می‌زند و لذا آب موج پیدا می‌کند و تازه ما متوجه آب می‌شویم و اگر این کار را مدتی از طریق مطالعه کتب تفسیر و شرح روایات ادامه دهید، ان شاء الله به جایی می‌رسید که خودتان چشم دیدن آب زلال حقیقت قرآن و کلمات اهل البیت را پیدا می‌کنید.



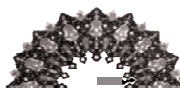
است، این «قبل» چه قبلی است؟ ممکن است بگویید: این «قبل» یعنی اینکه آن بوده است و بعد اینها بوده اند، این حرف‌ها که اصلاً با عالم غیب نمی‌خواند. این زبان اهل‌البیت، یک زبان متعالی است؛ یا باید خیلی تزکیه کرد تا به آن رسید، یا اینکه از طریق تعقل و تزکیه، احتمالاً هم می‌رسیم هم می‌توانیم به بقیه بفهمانیم، بالاخره می‌شود رسید و از طریق تفکر بهتر می‌شود.

بهتر است به جای اینکه بگویید: «کتاب‌های اخلاقی بخوانیم»، بگویید: «آیا اگر کار تزکیه و کار اخلاقی نکنیم، آرام آرام با اهل طهارت هم افق نمی‌شویم؟». حتماً می‌شوید، چون این روایت‌ها و آیه‌ها را قلب مطهر معصوم گفته‌اند، قرآن هم که از قلب «ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى» پیامبر ظاهر شده است و سیر پیدا کرده است. پس اگر به قلب این‌ها نزدیک بشویم، زبان این فرهنگ را می‌فهمیم.

ولی اگر می‌بینید که این تزکیه کردن

یک کمی مشکل است، آن کاری که ملاصدرا (ره) و امثال او کردند عملی تر است. آیا شما هم در این دوست سال اخیر دقت کرده‌اید؟ عموماً کسانی که به جایی رسیده‌اند، با این سیری که عرض کردیم از ملاصدرا و محی‌الدین (رحمت‌الله‌علیها) شروع کردند و بعد به اهل‌البیت رسیدند، موفق‌تر بوده‌اند. تقریباً همه بزرگان طراز اول ما که برای خودشان و جهان امروز حرف داشته‌اند، این سیر را داشته‌اند. ممکن است بگویید مثلاً «شیخ رجبعلی خیاط» پس چی؟! نه، آن یک فرد است. خدا رحمتش کند، برای او لازم نیست خیلی از این کارها را بکند. اما نخواهید که او را یک شخصیت جامع برای خودتان بگیرید، به عنوان یک آیت الهی به او نگاه کنید.

از آن حساس‌تر، «مرحوم مجتهدی» است. شما «مرحوم مجتهدی» (رحمة‌الله‌علیه) را با «علامه طباطبائی» (رحمة‌الله‌علیه) مقایسه کنید ببینید: مرحوم مجتهدی بالاخره زحمت



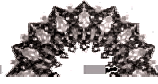
کشیده است خیلی از خواسته هایش را کنار گذاشته است. آیا کتاب «لاله ای از ملکوت» در رابطه با زندگی این آقا را ملاحظه کرده‌اید یا نه؟ بالاخره کارهای عجیب و غریبی می‌کند، خدا رحمتش کند. ولی در این دوره، علامه طباطبائی، آیت‌الله مطهری، آیت‌الله حسن زاده و آیت‌الله جوادی‌اند که رشد می‌کنند و رشد می‌دهند. اما ببینید پروریدن آیت‌الله جوادی خیلی کار می‌خواهد، شما یک سیری را پیدا کنید که بیشتر در آن زاویه قدم بزنید. ولی مواظب باشید که شخصیت‌های عرفانی مثل آقای مجتهدی را نفی نکنید. اما راه امثال امام و علامه طباطبائی (رحمت‌الله‌علیهم) هم با برکت‌تر است و هم کم‌خطرتر.

### خطر دکتر شریعتی منهای شهید مطهری (ره)

۱۳- آیا می‌توانیم کتب شهید مطهری یا دکتر شریعتی را به عنوان یک سیر مطالعاتی برداریم؟

کتاب‌های شهید مطهری را بله، خوب است، کتاب‌های آقای شریعتی را نه

انصافاً. ما تقریباً همه کتاب‌های شریعتی را یک زمانی خوانده بودیم حتی شماره صفحاتش را هم بلد بودیم، اصلاً هم گله‌مند نیستیم. اما واقعاً شریعتی آمده است که فقط یک بابی را باز کند، ولی آن بابی که شریعتی زحمت کشیده است باز کند الآن فقط دروازه است؛ آن بنده خدا پدرش درآمده است که بگوید از طریق اسلام هم می‌توان انقلاب ایجاد کرد، الآن اسلام انقلابی به گوش فلک رسیده است. شما الآن با کتاب‌های دکتر شریعتی، شخصیت فکری نمی‌شوید، خود شریعتی یک شخصیت انقلابی بسیار خوبی شد. ضعف‌هایش جای خودش، ولی آن ضعف‌ها چیزی نیست. شریعتی نیستش بسیار خوب بوده و زحمت هم کشیده ولی کامل نبوده است، ضعف هم داشته است، اما مفید هم بوده است. الا اینکه شریعتی را منهای مطهری و طباطبائی مطرح کنید. خدا می‌فرماید: اهل‌البیت و قرآن منهای همدیگر مفید نیستند؛ «فَأِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا». خطری که برای من و شما الآن هست، این است که نوشته‌های شریعتی منهای مطهری گروه «فرقان» می‌سازد، بدون



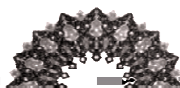
## سیاسی بودن برای انقلاب اسلامی

### عین دینداری است

۱۴- چگونه فعالیت‌های سیاسی را انجام بدهیم که آرامش‌مان را از بین نبرد؟  
در آن جزوه عالم طلبگی، مطلبی گفته شده که این‌جا به درد می‌خورد، ببیند: واقعاً مگر شما دیوانه‌اید که می‌خواهید یک کاری بکنید که دعوی سیاسی باشد؟! شما وظیفه‌تان است که کار سیاسی هم بکنید.

البته ما اصلاً نمی‌فهمیم کار سیاسی یعنی چه! کار سیاسی به این معناست که «خدا باید در جهان حاکم باشد، خدا هم اگر بخواهد حاکم باشد از طریق پیغمبر و امام معصوم باید حاکم باشد، بعد هم در زمان غیبت باید کسی که سخن خدا و پیغمبر و معصومین را می‌گوید حاکم باشد، روی این هم باید بایستیم، جان هم بدهیم.»؟! حالا این سیاسی است یا الهی؟! اصلاً می‌شود این‌ها را دو تا کرد؟! ما یک وظیفه‌ای داریم، وقتی شما رسیده‌اید که تمام نور چشم همه پیغمبرها حاکمیت

آنکه خود مرحوم شریعتی چنین قصدی داشته باشد. این به خاطر شریعتی نیست، به خاطر این است که این فکر جامع نیست. شریعتی هیچ وقت به شما عالم نمی‌دهد یک شخصیت فکری نمی‌دهد، اطلاعات خوبی می‌دهد، یک حالی می‌دهد به خصوص از طریق این روح هنرمندانۀ ایشان که کلمات را اینقدر زیبا ادا می‌کند، اما در نهایت چه چیزی به دست می‌آورد؟! امروز از این طریق دیگر چیزی به دست نمی‌آورد، به خصوص چون جامعیت ندارد. مثلاً تحلیلی که راجع به امامت دارد یک امامت سیاسی است، امامت سیاسی را خیلی خوب مطرح می‌کند ولی این امامت، امامت «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» نیست. این معنی امامت را باید از تفسیر المیزان علامه طباطبایی (ره) و یا کتاب مصباح‌الهدایه امام خمینی (ره) به دست آورید.

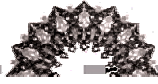


بد عمل کردن آنها چه ربطی به انقلاب دارد؟! همان طور که کار منافقان را در صدر اسلام از اصل اسلام جدا کردیم که توانستیم شیعه باشیم. این انقلاب یک نور الهی است؛ در طول تاریخ، بعد از حاکمیت وجود مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام)، هیچ طرحی به پاکی و زلالی این انقلاب نیست.

هنوز فرصت نشده است این را بحث کنیم که شهدا چه چیزهایی فهمیدند و رفتند، آنها یک چیزی بودند! مثل خود انقلاب که یک چیزی بود که یک مرتبه وارد تاریخ بشر شد و حالا حالا همه شوکه‌اند. شهدا هم یک مرتبه به صحنه آمده‌اند و حالا خیلی طول می‌کشد تا شناخته بشوند. این چراغ لامپاها که فتیله دارد و با نفت روشن می‌شود را دیده‌اید؟ اطرافش در آن قسمت نزدیک به چراغ تاریک است، یک کمی که فاصله می‌گیرید نور را می‌بینید. ما اول چراغ وجود مقدس شهدا هستیم، حالا حالا طول می‌کشد تا آنها را بشناسیم. ما نمی‌توانیم بگویم شهدا چه کار کرده‌اند؟ فقط می‌فهمیم که این ارتباط یک چیز عجیبی

حکم خداست به همین معنایی که در جمهوری اسلامی حاکم است (حاکمیت نه مدیریت)، دیگر آدم برایش جان می‌دهد. حالا اسم این جان دادن سیاسی است؟ به من چه! سیاسی باشد. یعنی ما وقتی رسیدیم به اینکه همین انقلاب، نه یک انقلاب دیگر، یک انقلابی است که نور چشم همه اولیاء و انبیاء است، مگر به این سادگی می‌توانیم از آن دست برداریم؟! شما انقلاب را به عنوان تئوری ببینید، در اجرا که معلوم است بالا و پایین دارد، جایش اینجا نیست بحث کنیم.

اگر شما مسأله تان با این انقلاب حل است و این انقلاب همه حیات شماست چون در مبانی خود همه ظهور حق است. ما پای بندی خود بر آن مبانی را حفظ می‌کنیم، در اجرا هم تلاش می‌کنیم این تئوری‌ها پیاده بشود. ما که انقلاب را قبول داریم حتماً با ضد انقلاب و این‌هایی که در اجرا با انقلاب هماهنگ نیستند، مخالفیم. یعنی بنده از همه آدم‌های دنیا، با این مسئول‌های بد، بحمدالله بیشتر مخالفم، چون می‌دانم اینها چه ظلمی می‌کنند! این



است، من گنگ خواب دیده ام . واقعاً وقتی سر قبورشان می رویم، دست نمی دهند.

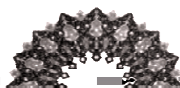
چو پرده دار به شمشیر می زند همه را کسی مقیم حریم حرم نخواهد شد

اصلاً دست نمی دهند، می گویند: برو پی کارت، تو هنوز خیلی عقبی، کجا آمده‌ای؟! مدتی طول می کشد تا مردم فرهنگ شهدا را بفهمند و ارتباط پیدا کنند. گاهی روح زلال شما کمک تان می کند، ما حسرت می خوریم که شما بعضاً توانسته‌اید یک ارتباط مختصری با روح بعضی از شهدا پیدا کنید.

این انقلاب را یک چنین شهدایی شناختند و با آن ارتباط برقرار کردند و فدایی‌اش شدند. آیا شما حالا کیف نمی کنید عاشق این انقلاب باشید، کنار این انقلاب باشید، با این انقلاب زندگی کنید؟! حالا «اسمش سیاسی است» یعنی چه؟! مثل نماز شب خواندن است، چه فرقی می کند؟! خدمت آیت الله

حسن زاده بودیم، شهید افشار، خدا رحمتش کند. به ایشان گفت: حاج آقا یک دستوری بدهید که در این ماه رجب عمل کنیم. آقا می دانستند که بچه‌ها همه پاسدار هستند، گفتند: «دستور این است که خوب بخورید، جان بگیرید خوب هم بجنگید. حالا وقت جنگ است، اگر بخواهید روزه بگیرید جنگ می خوابد». جنگ را می خواهید با چی مقایسه کنید؟! نتیجه‌اش را هم می بینید؛ این نامه های بعضی از شهدا نشان می دهد خیلی می فهمند! خود امامی که آن همه جلو است می گوید اینها راه صدساله را یک شبه رفتند. منظور این است که حالا یک کاری کنید خدا هم کمک تان می کند برسد به این انقلاب و فدایی این انقلاب بشوید، پس «سیاسی» به این معنا عین «عبادی» است.

اما از این کارهای بچه گانه که بخواهیم با گروهی رقابت کنیم و آنها رقیب ما بشوند، نکنید. مثلاً آمریکا رقیب ماست؟! به حسین قسم من الآن آمریکا را



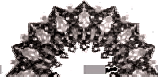
بند نبود، اینقدر آرام نبودند؛ عین خیالشان نیست. برای اینکه می‌فهمند هیچ خبری نیست. چون واقعاً هیچ خبری نیست. یعنی

گر هزاران‌اند یک تن بیش نیست  
جز خیالات عدد اندیش نیست  
گر ز صندوقی به صندوقی رود  
او سمائی نیست صندوقی بود  
هزار تا صندوق چند تا صندوق است؟  
مسلم تماماً صندوق است، هزار تا هم همان یکی است، چون از صندوق بودن بیرون نیست. پس حالا صندوق بودن چیست؟ هیچی.

این‌ها چیزی نیست که آرامش شما را برهم بزند، شما با یک آرامشی کار خودتان را بکنید. اگر یک چرندیاتی ضد جمهوری اسلامی می‌نویسد، ما هم راحت جوابش را می‌دهیم. مثل همان طرف که شروع کرد فحش دادن به امام معصوم، امام فرمودند: مسافری، خسته‌ای، بیا برویم خانه‌ ما. می‌رود خانه امام حسن (علیه‌السلام) و حضرت متوجه‌اش می‌کنند که بازی خورده‌ای، آن هم با اخلاق خوب. روز دوم که می‌خواهد خداحافظی

پوست گردو هم نمی‌دانم، تازه من بی‌سواد! رقابت آمریکا با ما مثل این است که این مورچه‌ای که دارد از اینجا می‌رود بیاید با ما کشتی بگیرد، اصلاً ما به این مورچه اعتنا هم نمی‌کنیم، نمی‌توانیم. یعنی آمریکا رقیب ماست؟! مثلاً این آقا که آمده است دارد حرف‌های آمریکا را می‌زند، رقیب ماست؟! پوچ است و پوچ. چند سال پیش بود یک شب از خانه یکی از آقایان می‌آمدیم، آقای سروش را دعوت کرده بودند. آن موقع هم آن سروش هنوز این سروش نبود، من یادم است گفتم که سروش خلاص است. خیلی وقت پیش بود؛ آن روزی که سروش، سروش بود، گفتیم: خلاص است، چرا؟ چون احد است که عین بقاست، دامن احد را ول کردن، فناست. شما چشم خودتان الحمدلله باز است، مثلاً این طرف که شعار فراندوم را می‌دهد، همین قدر که حرص می‌خورید، بخندید. چه می‌گوید؟! اصلاً این فرد می‌داند چه می‌گوید؟! رفرا ندیم! خیلی با طمأنینه جوابش را بدهید، همان روش مقام معظم رهبری. اگر رهبری پای‌شان به یک جایی





کند، خودش می‌گوید که آقا من روزی که اینجا آمدم، شما را بدترین آدم دنیا می‌دانستم حالا که دارم می‌روم شما را بهترین آدم دنیا می‌دانم.

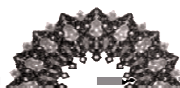
ما که این قدر دست‌مان پر است، چه چیزی کم داریم که حرص بخوریم؟! شما کم دارید به ما چه ربطی دارد؟! خودت را درست کن. این مسأله را جدی باید داشته باشید که این حرف‌ها نیست که بخواهیم بترسیم و آرامش‌مان به هم بخورد. امام خمینی (ره) را که همه شما یادتان است، مثل امام باشید.

### حوزه، تنها راه «سلوک از طریق عقل» نیست

۱۵- با توجه به آنکه ما مثل علامه حسن‌زاده و امثال ایشان نمی‌توانیم تمام عمرمان را در مطالعه و تحقیق صرف کنیم، آیا تنها راه رسیدن به قرب از طریق تفکر، رفتن به حوزه است؟ یک دانشجو چگونه می‌تواند این راه را بییماید؟ این سؤال است که خیلی هم باید

روی آن وقت بگذارید. حوزه دو قسمت دارد؛ یک قسمت آن، فن علم دین برای ارائه به بقیه است. مثل شما که فن علم فیزیک یا شیمی و یا فن دیگری دارید. این قسمت از آن مهم نیست. یک قسمت دیگر آن، دیندارشدن است. ما معتقدیم هر چه داریم، از علامه طباطبائی (ره) و امثال ایشان داریم. اما علامه طباطبائی (ره) و بقیه فقط برای حوزه حرف نزنند. نمونه‌اش را هم شما ببینید: یعنی بیایید مقایسه کنید الان چند درصد حوزه از علامه طباطبائی (ره) استفاده می‌کنند؟ درصد کمی استفاده می‌کنند، ولی علامه طباطبائی (ره) برای بقیه هم می‌تواند خیلی مفید باشد.

بنابراین اگر برنامه بریزید، به آن جایی که می‌خواهید برسید می‌رسید امروز زمینه خیلی زیاد است، بنابراین مشکلی ندارید که بگویید حالا حتماً می‌خواهم حوزه بروم تا مشکلم حل بشود. همین آیت الله حسن‌زاده بهترین بحث‌هایی که خودشان ده‌ها سال زحمت کشیده‌اند با استاد



« وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ »

کار کرده‌اند را برای ما می‌نویسند. خودتان می‌دانید ایشان چگونه استاد به دست آوردند؛ خودشان می‌گویند: « به جناب آیت‌الله الهی قمش‌ای التماس کردم، و ره‌ایش نکردم. زمستان رفتم، تابستان رفتم، تا دلش نرم شد. بیست جلسه به من درس داد ». حالا بهترین بحث‌هایی که از این استادها گرفته‌اند را به این راحتی در اختیار ما می‌گذارند؛ نوار هست، استاد هست، CD هست، باید شما عالم‌تان را پیدا کنید.

این تأکید ما را رها نکنید؛ که «بدانید می‌خواهید چه کار کنید» تا تکلیف‌تان معلوم شود. إن شاء الله یک برنامه‌ای بریزید و عملی‌اش کنید، چون این حرف‌های ما ممکن است گاهی عملی نباشد خودتان بهتر می‌توانید در زندگی‌تان عملی‌اش کنید. البته و صد البته یک نورانیتی در حوزه‌ها هست که مخصوص همان جا است، و اگر کسی امکان رفتن به حوزه برایش هست، فرصت را از دست ندهد. خدا حافظ شما باشد إن شاء الله.

